روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

دوشنبه • ۲۲ دی ۱۳۹۳ • ۱۹ربیع‌الاول ۱۴۳۶ • ۱۱ ژانویه ۲۰۱۵ • سال دوازدهم • شماره ۲۲۰۹ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۲ • اذان مغرب ۱۷:۳۱ • اذان صبح‌فردا ۵:۴۵ • طلوع آفتاب ۷:۱۴

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

آیا معتادان زیرنظر وزارت صنایع می‌روند؟

پوریا عالمی

قائم‌مقام دبیرکل ستاد مبارزه با موادمخدر از وجود گچ و آهک در مخدرهای صنعتی خبر داد. (فارس)

به همین مناسبت ما با چند دست‌اندرکار موادمخدر گفت‌وگو کردیم.

: سلام. آیا شما می‌دانید داخل موادی که مصرف می‌کنی گچ و آهک است؟

- ژان؟ گچ؟ آهک؟ بفرما. من هی به خانومم میگم من معتاد نیستم و شاختمونم، باورش نمیشه.

: یعنی مساله‌ای ندارید که موادی که به شما می‌فروشند توش گچ و آهک باشد؟

- نه به جان آمبول. اتفاقا یه‌بار پلیش مارو گرفت گفت این چیه تو جیبت؟ من گفتم کیشه گچه. گفت آره ارواح خودت. من اژ مشوولان تقاژا می‌کنم به ماموران اعلام کنند با کشانی که برای مشرف شخصی گچ و آهک حمل می‌کنند کاری نداشته باشند.

: نظرتان به‌صورت کلی چیست؟

- من از مشوولان متشکرم. چرا که متوجه شدند وقتی آدم با مواد خالص خودش را می‌شازد، دوباره نیاز به بازشازی پیدا می‌کند. در حالی که اگر معتادان عزیز به‌جای مواد خالص، خودشان را با گچ و آهک بسازند، منجر به سفت‌شدن فونداسیون و بدنشان می‌شود.

: پیامی برای نوجوانان ندارید؟

- مراقب گچ باشید. گچ اعتیادآور است. شما شانس آوردید که مدرسه‌هایتان وایت‌بُرد شده و از بچگی گچ در دسترستان نیست.

: پیامی برای جوانان ندارید؟

- ببینید جوانان عژیژ، مصرف گیاهان دارویی و علفیات طبی را از مادربزرگتان بپرسید. دیده شده دوستان دورهم جمع می‌شوند و از گیاهان و علف‌ها به‌صورت غلط برای درمان خودشان استفاده می‌کنند. توجه کنید که گل‌گاوزبان با گل علف سلطان خیلی فرق دارد. بعد هم می‌بینید که الان توی مواد گچ و آهک است. اگر فردا گچ و آهک مصرف کردید و بعد آب خوردید و دلتان مثل سنگ شد و نتوانستید تکان بخورید، اسم‌بدنامی‌اش برای مصرف‌کنندگان واقعی مواد می‌ماند.

: در پایان با مسوولان حرفی دارید بزنید.

- من از مشوولان تقاضا می‌کنم با توجه به اینکه ما «یک‌میلیون‌و۳۲۵هزار معتاد» در کشور داریم و با عنایت به اینکه ما را با گچ و آهک می‌شازند، لطفا معتادان را ببرند زیرنظر وزارت صنایع و به ما شوبشید بدهند. ممنون.

پیشنهاد فردا

عکس یادگاری با فرعون

برای بسیاری از ما مصر جزو سرزمین‌هایی است که در آرزوی سفر به آن هستیم. ایرانی‌ها هنوز هم برای رفتن به این کشور با مشکلاتی روبه‌رو هستند. کتاب «عکس یادگاری با فرعون» مجموعه یادداشت‌های کوتاه «عباس نادری» از سفر ۹روزه‌اش به این کشور و دیدار با آثار باستانی آن است؛ یادداشت‌هایی همراه با جزییات و نگاهی متفاوت از منظر یک ایرانی و دغدغه‌هایش. مصری که در این کتاب روایت می‌شود قبل از آغاز انقلاب است و تمام درگیری‌های بعد از آن. قاهره از بالا، شهری است پر از مسجد و در کنار آن پر از تابلوهای تبلیغاتی؛ قاهره‌ای که زیارتگاه حضرت‌زینب(س) است و محله «زین‌العابدین». نیل و زندگی‌بخشی آن به مصر و اهرام سه‌گانه‌اش - نخستین مکان عجایب هفت‌گانه - از دیگر مکان‌هایی هستند که در کتاب به آن پرداخته شده است. میدان التحریر که حالا نامی شناخته‌شده برای همه مردم دنیاست، جایی است که اتحادیه روزنامه‌نگاران هم در آن قرار دارد. اما در میدان تحریر و در موزه مصر، ۱۱ مومیایی فراعنه با دقت نگهداری می‌شود. مگر می‌شود به قاهره رفت و صحرای سینا و بندر اسکندریه را ندید. هرچند ۹روز مدت کوتاهی است برای بازدید از بخش‌های مختلف مصر و قاهره. نویسنده کتاب هم بر این نکته تاکید دارد و می‌نویسد: «زمان بسیار کوتاه بود و فرصت دیدار بسیاری از شهرها و مکان‌ها از جمله القصر، وادی الملوک (دره پادشاهان)، معابد فیله، اسوان و اسیوط و ابوسمبل و... فراهم نیامد.» آنطور که عباس نادری روایت کرده است آنان احترام ویژه‌ای به ایرانی‌ها می‌گذارند. خواندن این کتاب یک فرصت آسان است که سفری کوتاه به مصر داشت، هرچند شاید از آن روزگاران تنها خاطره‌ای مانده باشد. این کتاب همراه با تحلیل‌های فرهنگی و سیاسی است که تاریخچه‌ای از گذشته را در اختیار خواننده می‌گذارد. کتاب همراه با عکس‌های زیبایی از این کشور است، که به‌صورت رنگی منتشر شده. نشر قو این کتاب را در ۱۰۸ صفحه منتشر کرده است.

کارتون خواب

فیروزه مظفری

firoozeh.mozaffari@gmail.com

خودروهای قدیمی شناسنامه دار می شوند

کافه نظر

کاهش قیمت نفت، تهدید یا فرصت؟

عسل عباسیان: طلای سیاه، می‌رود که به نقره تبدیل شود! هرروز از ارزشش کاسته می‌شود و این برای اقتصادی که وابسته به نفت است، یک زنگ خطر تهدیدآمیز است. در ادامه، نظر سه‌چهره را درباره سرنوشت اقتصاد ایران با توجه به کاهش کنونی قیمت نفت می‌خوانید.

حبیب‌الله پیمان ◀ فعال ملی - مذهبی

آینده کشور را با توجه به سراشیبی قیمت نفت می‌توان دوجور برآورد کرد. باتوجه به نوع تصمیمات و اقداماتی که از این به‌بعد دولت و سایر نهادها می‌گیرند و عملکردی که خواهند داشت، دو برآورد وجود دارد. اگر روال به شکل قبل باشد که صنایع مورد بی‌اعتنایی هستند و حیف‌ومیل‌ها ادامه پیدا کند و ثروت‌هایی که برده شده به بیت‌المال برنگردد، اوضاع دشواری به‌لحاظ معیشتی در انتظار مردم است اما اگر همه منابع اقتصادی در جهت تولید به‌کار گرفته شوند و دستبردی که به بیت‌المال زده شده بازگردانده شود، ممکن است با اندکی ریاضت حتی، یک‌مدل درست جای دلالی و رانت را بگیرد. این کاملا وابسته به اراده وسیع همه جناح‌ها و عزم هر سه‌قوه است و برای چنین چیزی یک اراده جمعی لازم است و طبیعتا مردم هم باید به‌جای پرداختن به مشاغل کاذب، پس از این به تولید روی آورند. برای آینده اقتصادی‌مان، در شرایط رکود قیمت نفت، این دوحالت متضاد را می‌توان متصور شد. هرچند دولت کنونی هم نشان داده که مصمم است برای بهبود وضعیت و صلاحیت لازم را هم دارد اما چون منابع مالی کافی ندارد، چنین اصلاحاتی دشوار به نظر می‌رسد. اگر چرخه تولید در کشور احیا شود، حتی کاهش قیمت نفت می‌تواند اثری مثبت داشته باشد چون این عزم را ایجاد می‌کند تا اقتصاد ما از بیماری مزمن وابستگی به نفت نجات یابد.

آذر منصوری ◀ فعال سیاسی اصلاح‌طلب

با توجه به میزان وابستگی‌ای که در هشت‌سال دولت گذشته و بی‌تدبیری‌های آن دولت در حوزه اقتصادی وجود داشته، قاعدتا کاهش قیمت نفت در شرایط فعلی که تحریم‌ها هم هنوز به‌طور کامل برداشته نشده، می‌تواند تهدیدی برای اقتصاد ایران باشد به این دلیل که ارزش نفت به نسبت سال‌های مشابه خودش در دولت قبلی مابین سال‌های ۸۴ تا ۹۲ به نصف تقلیل پیدا کرده. اما با توجه به برنامه‌ای که دولت یازدهم در بودجه سال آینده در نظر دارد که طبق این برنامه اتکا به نفت خیلی کمتر از گذشته است، چنانچه برنامه‌ریزی درستی وجود داشته باشد و تمهیدات لازم در جهت افزایش سرمایه ملی مدنظر قرار گیرد و مثلا سرمایه‌گذاران داخلی به سرمایه‌گذاری در داخل کشور ترغیب شوند و بهبود کسب‌وکار و اصلاح وضعیت مالیات‌ها و همین‌طور هراقدام دیگری که اتکا به نفت را کاهش می‌دهد را شاهد باشیم، یک فرصت برای اقتصاد کشور رقم خواهد خورد. به بهبود وضعیت نفت هیچ اعتباری نیست و اگر دولت کنونی در بخش‌های غیرنفتی سرمایه‌گذاری کند، و با توجه به تاکیدی که آقای روحانی در سخنرانی اخیرشان داشتند، همه متولیان ثروت ملی در ارتباط با بودجه‌های دریافتی و بخش مالیات (که به‌طورجدی با منافع ملی کشور هم پیوند دارد) پاسخگو باشند، در هرصورت چه قیمت نفت افزایش و چه کاهش پیدا کند، ضرر جبران‌ناپذیری به پیکره اقتصاد کنونی وارد نخواهد شد. بی‌شک اگر قیمت نفت کاهش بیشتری نداشته باشد، سرمایه‌گذاری در بخش‌های دیگر هم تحت‌تاثیر قرار گرفته و رونق بیشتری خواهند داشت.

علی سرتیپی ◀ تهیه‌کننده سینما

کاهش ارزش نفت قطعا به‌لحاظ اقتصادی آن‌طور که ما می‌دانیم و تجربه کردیم برای مردم مشکل‌ساز است. کما اینکه می‌بینیم هم‌اکنون همه مردم نسبت به قیمت نفت حساس شده‌اند و ما که قدری بیشتر با مردم سر و کار داریم نسبت به نگرانی‌های آنها هم حساس‌تریم و حالا هم شاهد افزایش نگرانی مردم هستیم. اما کاهش ارزش نفت روی فرهنگ و سینما باز بالاترین تاثیر را خواهد داشت. اصولا دولت‌ها وقتی بودجه داشته باشند، آن را به فرهنگ تخصیص می‌دهند. فکر کنم از این لحاظ سال آینده سال بدی برای فرهنگ خواهد بود. تازه خوشبختانه با دولتی روبه‌رو هستیم که به‌نظرم می‌داند چه کار می‌کند و تصمیمات اشتباه نمی‌گیرد و در مسیر درست حرکت می‌کند و امیدوارم تدبیر این دولت به بهبود وضعیت کلی اقتصاد جامعه کمک کند.

سلام به فردا

ستم مضاعف به نام اسلام

محمدعلی ابطحی

حوادث خونین این‌روزهای جهان دغدغه همه اصحاب فرهنگ و همه انسان‌دوستان عالم است. باور می‌کردیم در دنیای فعلی، بعد از گذر از آن همه سختی‌های بشری و فتح دروازه‌های دموکراسی و حقوق‌بشری، دوباره در فرانسه روزنامه‌نگاران طنزپرداز به‌نام اسلام ترور شوند یا گروگانگیری‌هایی شود که در نتیجه، فرانسه مهد تمدن و آزادی تبدیل به میدان جنگ شود؟ کمی آن‌طرف‌تر در آفریقا باز در همین روزها دوهزارنفر، آری دوهزارنفر توسط بوکوحرامی که معتقد است خواندن هر بوک و کتابی حرام است و در اوج جهالت ادعای اسلامی اندیشیدن دارند، قتل‌عام می‌شوند و هردو آنها گمان ببرند که به‌نام اسلام آدم می‌کشند. واقعا قابل باور بود که یک عده متمدن و دموکراسی‌خواه و پاریس‌نشین، به‌راحتی مقدس‌ترین فرد یک دین را که پیامبرش باشد، به سخره بگیرند و اهانت کنند؟ و ده‌ها از این ناباوری‌ها در دنیای متمدن امروزی دارد باورمان می‌شود. همه این موارد دغدغه‌آور است. ما که مسلمانیم دغدغه دیگری داریم. هم خودمان و هم دینمان و هم پیامبرمان مظلوم واقع شده‌ایم. برای افکار عمومی دنیا دشوار شده که باور کنند دین اسلام و مسلمانان به کشتار باور ندارند. همه این گروه‌های تندرو کسانی هستند که مسلمانان خالق آن نبوده‌اند. مسلمانان فقط قربانی این تندروها بوده‌اند. سرمستی غربی‌ها از قدرت سخت‌افزاری‌شان مصیبت بزرگی برای جهان بود. به گمان آنکه سلاح می‌تواند همه مشکلاتشان را حل کند، هیچ‌وقت به فکر ریشه‌یابی مشکلاتشان با جهان اسلام نبودند. قدرت داشتند و احساس برازندگی می‌کردند. دو مصیبت اصلی عامل این‌همه خشونت شد. یکی که در راس همه مشکلات عقده‌های اسلامی و دینی را سامان می‌داد، مساله حمایت یک‌طرفه و غیرمنطقی و زورمدارانه از رژیم اسراییل بود. وجود یک اسراییل نزد که همه قدرت‌های دنیا بدون توجه به اصول مقبول خودشان از آن حمایت و تا اوج توان، آنها را تحقیر می‌کردند، نیروهای پرعقده و خشمناک و متدین در درون جوامع اسلامی فراوان شدند، کینه‌های وحشتناک و برحقی نسبت به غرب پیدا کردند و هیچ‌کس در مقام پاسخگویی به آنها نیامد. از سوی دیگر رهبران بسیاری از کشورهای‌اسلامی با رهبران غرب همدم شدند و در داخل جنایت‌ها کردند. دیکتاتوری‌های همه‌جانبه در خیلی از کشورهای‌اسلامی و حمایت‌های غربی از آنها و مشکل همگانی فلسطین که در کنار یکدیگر قرار گرفت، نسل‌جوان مسلمان تحقیرشده، پر از عقده‌هایی شد که آماده انفجار بود. در این میان رهبران غربی یک‌بار در افغانستان و یک‌بار در سوریه برای منافع خود، رهبرانی مزدور از درون جهان‌اسلام را حمایت کردند و آنان، به درون این جامعه نقب زدند و نیروهای مجاهد پرورش دادند. در نتیجه، همه آن عقده‌ها در سایه دفاع از اسلام جمع شد و ترور و تروریست به‌نام اسلام پرورش یافت. اگر پیامبر بزرگ اسلام در کاریکاتورها مورد اهانت قرار گرفت و اگر مردم مسلمان در سراسر دنیا و به‌خصوص فلسطین آسیب‌ها دیدند و اسلام مورد هجوم قرار گرفت، اما جریان تروریستی که این سال‌ها به‌نام اسلام در دنیا انجام شد، بیش‌از همه آن جنایت‌ها به اسلام و محمد(ص) آسیب زد. هدف جنایتکاران تروریست مهم نیست. نتیجه کار آنان مهم است که مسلمانان را قربانی تروریست‌ها و آبرو و حیثیت اسلام را در افکار عمومی جهان نابود می‌کنند. این بزرگ‌ترین دغدغه امروز مسلمانان است. آنان هم قربانی فکری و آبرویی تروریست‌ها شده‌اند که به‌نام اسلام آدم می‌کشند و تاوانش را هم باید مسلمانان بدهند. این ستم مضاعف است. افکار عمومی جهان باید به این بلوغ رسیده باشند که جنایت‌های فردی را به نام یک جامعه ثبت نکنند و مسلمانان بالغ نیز در نفی و محکوم‌کردن هر تروری لکنت‌زبان نگیرند و صف خود را جدا کنند. روزهای سخت بشریت این‌روزهاست. برای خانواده کشته‌شدگان مجله شارلی ابدو و مردم فرانسه و به‌خصوص مسلمانان فرانسه آرزوی صبر و فهم شرایط را دارم.

پسرای عموصحرا

روایتی از زندگی پزشکی مهاجر به استان گلستان

ارتباط منطقی باران و «ام‌آر‌آی»

آزاده تاجعلی: کوچه‌ای در خیابان شلوغ شهر مملو از مردم روستایی است. کنار بیمارستان آشفتگی را می‌شود از چین لباس‌های بلند ترکمنی یا سوزن‌دوزی رخت‌های بلوچی فهمید. زنی غمگین نشسته کنار جدول و کودکش را می‌خواباند. مردی با صورت آفتاب‌سوخته، انگار حرف‌های غصه‌آوری را به زابلی می‌گوید و اشک می‌ریزد برای جوانش. اینجا گنبدکاووس است؛ شهری ۳۰۰هزارنفری در گلستان که برای جمعیت خود و روستاهایش یعنی برای ۶۰۰هزارنفر فقط یک‌بیمارستان حوادث (تروما) دارد؛ بیمارستانی که به‌تازگی یک پزشک را از تهران برای مداوای مردم فرستاده‌اند؛ دکتر محمدمهدی سلیمانی که داستان‌هایی متفاوت از سه‌ماه زندگی‌اش در فاصله ۵۰۰کیلومتری از پایتخت دارد. او می‌گوید: من جراح مغز و اعصابی هستم که حاضر شدم در طرح سلامت به مردم این منطقه کم‌برخوردار کمک کنم. اینجا هنوز بیمارستان‌های خصوصی فعالند و خیلی‌ها ترجیح می‌دهند به علت هزینه‌های بالای این مراکز، دردهایشان را سال‌های‌سال تحمل کنند و تن به جراحی و حتی درمان ساده ندهند. یک‌بار به بیمارم گفتم بیا این برگه را بگیر و به مرکز ام.آر.آی برو. گفت اینجا که دولتی است ام.آر.آی ندارد. جای خصوصی هم پولش با دفترچه صدهزارتومان می‌شود. نمی‌شود چندماه دیگر بروم؟ دوسال است که باران نیامده، کشاورزی تعطیل شده و الان دست‌خالی‌ام، نمی‌توانم به ام.آر.آی بروم. سلیمانی ادامه می‌دهد: هرروز حدود ۷۰بیمار بستری و سرپایی معاینه و چندبیمار را در مسیر راهرو، کنار آسانسور یا پارکینگ ویزیت می‌کنم. دسته‌آخر، بیشتر روستایی‌هایی هستند که نوبت به آنان نمی‌رسد و با اصرار می‌خواهند عکس‌هایشان را ببینم و تجویزی داشته باشم و کسانی هستند که این ماه‌ها به گوششان رسیده است با هزینه کمتر می‌توانند دردهای کهنه‌شان را درمان کنند چون در طرحی که من در این شهر می‌گذرانم، هزینه انجام جراحی را یک‌ششم مراکزخصوصی می‌گیریم. تاکنون اگر بیماران نیاز به جراحی و پلاتین‌گذاری داشتند باحدود هفت‌میلیون‌تومان در بیمارستان‌های خصوصی خرج می‌کردند، اما حالا با ۱۰درصد آن هزینه می‌شود جراحی بسیار خوبی برایشان انجام داد تا از دردهایشان راحت شوند. او در عین‌حال تاکید می‌کند: در سه‌ماه گذشته حتی یک‌بار برای دیدن مادرم به تهران نرفتم. او هم بیمار است و خودم جراحی‌اش را انجام داده‌ام من در یک‌ماه، ۲۲شب را در بیمارستان می‌خوابم. ۱۵شب به دلیل برنامه کاری و معاینه بیماران اورژانسی است. چندشب دیگر هم توان رفتن به خانه را ندارم و در پاویون چشم‌هایم را روی هم می‌گذارم تا استراحتی کرده باشم اما خب، وقتی چشم‌هایم را باز می‌کنم دوباره من هستم و نبود امکانات. اینجا حتی دستگاه آنژیوگرافی نداریم که برای بیماران وخیم خونریزی مغزی استفاده کنیم. این در حالی است که گنبد در مسیر جاده مشهد قرار دارد و هرروز دست‌کم یک تصادفی می‌آورند که حتما باید آنژیو شود. دستگاه سی‌تی‌اسکن هم هرماه دوبار خراب می‌شود و خیلی‌وقت‌ها بیمارانی که در کما هستند و نیاز مبرم به سی‌تی‌اسکن دارند اینگونه باید معطل بمانند. هفته گذشته برگه اعزام یک بیمار آی.سی.یو را به گرگان نوشتم چون خودمان دستگاه تشخیصی نداریم اما آنجا هم که داشتند، تجهیزات تنفسی نداشتند که متاسفانه قبولش نکردند و از دست رفت. پزشک روستاهای ترکمن، بلوچ و زابلی‌نشین ادامه می‌دهد: «همه این مشکلات درست، اما من از ابتدای دیدن شرایط، روش‌های امیدوارکننده خودم را به کار گرفتم. دیدم بیمارانی از اقوام مختلف دارم که بسیاری از آنان نمی‌توانند جز به زبان مادری‌شان صحبت کنند. خیلی سریع ترکمنی، زابلی، بلوچی، کردی و ترکی یاد گرفتم و اکنون درحد گرفتن شرح‌حال می‌توانم با آنان ارتباط نزدیک برقرار کنم. هرکسی هم می‌پرسد مگر خودت از کجا آمده‌ای که این زبان را بلدی، می‌گویم من بچه همین شهر هستم تا احساسش به من نزدیک شود و همه دردهایش را بگوید.»

او تعریف می‌کند: بعضی پس‌از ویزیت دست می‌برند در کیسه‌ای و روی میزم ترشی، تخم‌مرغ و ماهی‌ای می‌گذارند. می‌گویند وسع ما به‌همین می‌رسد آقای دکتر. این وقت‌ها نبود امکانات را فراموش می‌کنم و به یاد فیلم‌های قدیمی از داستان زندگی پزشکان مهاجر می‌افتم. شاید رفتن من به دیگر شهرها باعث می‌شد در زمان کمتری به درآمد بسیار بالایی برای خرید خانه و تجهیزات رفاهی برسم اما بودن کنار مردم هزارلهجه این شهر زبانم را بند می‌آورد از مهربانی‌شان و دوست دارم تا هستم اعصاب همه از بابت درمانشان راحت باشد. شاید پزشک مغز و اعصاب‌بودن نهایتش همین نتیجه را باید داشته باشد.

پرسه

صدای مالباختگان مروارید غرب شنیده نشد

سعید برآبادی: قرار بود سه‌سال طول بکشد، اما آن همه آرزو، حالا با عبور از ۱۲سالگی می‌تواند به یأس بدل می‌شود. صبح زود روبه‌روی در شمالی مجلس جمع شده‌اند، در سکوت به نور آفتاب خیره‌اند با بنری در دست که از نمایندگان مجلس عاجزانه درخواست کرده‌اند، به حرف‌شان گوش بدهند و نگذارند امید بیش از ۴۰۰خانوار اینگونه نقش برآب شود. همه از مالباختگان پروژه «مروارید غرب» هستند، یکی از ده‌هاپروژه بزرگ مسکن انبوه که به یک کلاهبرداری بزرگ ختم شد. سال۸۱ بود که شرکت سازه‌گستران مروارید غرب، روزنامه همشهری را پر از آگهی‌های انبوه‌سازی کرده بود. رویای خانه‌دارشدن در آپارتمان‌های ۲۶طبقه‌ای، بسیاری را به این فکر انداخت که با فروش خانه‌هایشان و قرض و وام به صف متقاضیان این آگهی بپیوندند. تمام تمهیدات هم در نظر گرفته شده بود: «این آگهی در روزنامه همشهری چاپ شده بود و شرکت اعلام کرده بود پروژه با مشارکت شهرداری منطقه‌پنج انجام می‌شود، حتی شهرداری هم این موضوع را تایید کردند اما با شروع پروژه، کم‌کم شهرداری کنار کشید و وقتی که معلوم شد، کلاهبرداری صورت گرفته دیگر کسی طرف ما نبود.» اینها را یکی از مالباختگان جوان می‌گوید. ایستادگانی که آمده‌اند ببینند بعد از ۱۲سال آیا نهادی هست که حمایت‌شان کند؟ «آخرین خانه امیدمان همین مجلس است. اگر نمایندگان مردم هم به حرف ما گوش ندهند و کاری نکنند که ما به خانه‌هایمان برسیم، نمی‌دانیم باید چه کنیم.»

مجلس آخرین خانه امیدشان نبود. وقتی که کلاهبرداری محرز شد و متهم پرونده به زندان افتاد، قوه‌قضاییه پا پیش گذاشت تا پروژه به سر منزل مقصود برسد اما آن‌طور که یکی از مالباختگان می‌گوید نشد که نشد: «سه سال گذشته بود و هیچ خبری نشد. کم‌کم نگران شدیم و برای اعتراض و احقاق حق خودمان وارد عمل شدیم که دیر بود دیگر. در حالی که پیمانکار هرروز به‌دلیلی ساخت پروژه را به تاخیر می‌انداخت، بعضی از واحدها تحویل داده شده بود، فهمیدیم که کلاهبرداری انجام شده و دست ما خالی مانده است. همین موقع بود که شکایتی تنظیم کردیم و از قوه‌قضاییه خواستیم با متخلف اصلی برخورد کند که این اتفاق هم افتاد.» حدود سال۸۷ با به‌زندان‌افتادن متهم پرونده، قوه‌قضاییه اعلام می‌کند که به‌عنوان کارفرما وارد پروژه شده و با عقد قراردادی با پیمانکار، واحدها به‌زودی به اتمام رسیده و به مالکان آن واگذار می‌شود اما سرنوشت چیز دیگری برای این مرد ۷۰ساله و خانواده‌اش رقم زده بود: «این شروع مشکلات تازه‌ای بود، متهم اصلی پرونده قبل از اینکه به زندان برود در چند قسط کلی از ما پول گرفته بود که ما به‌خاطر انجام کار این پول را به حسابش واریز کرده بودیم و مدارک آن هم موجود است اما با ورود پیمانکاری که قوه‌قضاییه معرفی کرده بود، دوباره پول‌گرفتن شروع شد تا جایی که فهمیدیم خانه‌ای را که یک‌بار تمام پولش را پرداخت کرده بودیم حالا باید از نو بخریم، یعنی باید دوباره کل پولش را بدهیم!» خانه‌ای که قرار بود در نهایت ۶۰ تا ۷۰میلیون برای هرخانواده تمام شود و سه‌سال بعد به آنجا اسباب‌کشی کنند، حالا ۱۲ساله شده و نه‌تنها خانه‌ای در کار نیست بلکه حالا باید مالکان لااقل صدمیلیون دیگر هم بپردازند! از میان آنهایی که روبه‌روی مجلس ایستاده‌اند، کسی نزدیک می‌آید و می‌گوید: «آیا نمایندگان مجلس می‌دانند در این ۱۲سال، چند مالک از حرص‌وجوش سکته کرده و مرده‌اند؟ می‌دانند چقدر خانواده از هم پاشیده، طلاق گرفته‌اند و بچه‌هایشان آواره شده‌اند؟» این همه آسیب اجتماعی برای ۸۰۰واحد مسکونی روی نخست سکه است اما روی دیگر این سکه، این است که واحدهای مروارید غرب اگر ساخته شود و آماده تحویل، در بازار حداقل هرواحد یک‌میلیاردتومان قیمت خواهد داشت و شاید همین اختلاف عددی است که مالکان را در رسیدن به حق‌شان با هزارویک مشکل مواجه کرده که شاید اینجا نمی‌شود به آن پرداخت و فقط سیل نامه‌هایی که به این‌سو و آن‌سو روانه کرده‌اند، خود حدیث مفصلی است از این مجمل! درخواست آنهایی که دیروز روبه‌روی مجلس ایستاده بودند، اما مجلسیان فرصت نکردند به حرف‌شان گوش دهند، رسیدگی به شکایتی است که بیش از ۴۰۰امضای سرپرست خانوار پایش خشک شده. با این همه، کمیسیون اصل۹۰ مجلس هنوز حاضر به شنیدن آن نشده است. این دومین تجمع آرام مالباختگان مروارید غرب، روبه‌روی مجلس است اما قطعا آخرین قرار بهارستانی آنها نخواهد بود، هرچند که مجلسیان حتی در حد تعارفی به لابی گرم ساختمان بهارستان، شنونده آنها نشده‌اند هنوز در سرمای دی‌ماه!